

## خاک گردِ پا عنوان سروده ایست از عبدالله وفا ، استقبال بر غزل جناب شریف حکیم ؛

از یرون من مجو ، راز درون زندگی  
همچو بحر بیکران ، هم بی سرو بی پاستم  
من فغان و شور مردم را ، نهان دارم به دل  
لیک نزد هرزه خو ، بیهوده و بی جاستم  
هر که را غم میرسد ، باشیم ورا از جان شریک  
نزد اهل دل ، سرا پا ، زورق طلا ستم  
روز و شب در فکر اسباب رهایی بشر  
فکر و ذکرم خیر باشد، چون ملک هر جاستم  
دستگیر مردمانم ، در سرایش حیات  
ای خدا همت رسان ، در غربت و تنهاستم  
از خموشیهای من ، فکری به سود خود مزین  
لیک در روز قیام ، من آه آتشناستم  
نیستم چون چلچراغ ، دیر و هم بت خانه ای  
لیک در شهر غریبان ، خاک گردِ پاستم  
از دویی و از منی ، ناید صدای مردمی  
فرد بودم جمع گشتم ، با همه یکجا ستم  
راز عشق و عاشقی ، اندر ضمیر من بجو  
نیستم مجنون ولی ، من عاشق مولاستم  
فکر خیر بینوا را از من افسرده جو  
من فقیر و بینوا را ، خادم والاستم  
گاه در حال حضور و گاه در قال فکور  
همچو آب دیده ، در پیدا و نا پیدااستم  
از تلونهای دنیا ، رنگ بی رنگی خوشست  
من غلام همت والای ، بی رنگهاستم  
این سرود ناب و دلکش ، از حکیم دارد پیام  
او شریف است و حکیم من بنده مولاستم  
«تار و پود زنده گی ام ریشه دارد با «وفا»  
در دل روشن ضمیران ، ناظر و پیدااستم

عبدالله وفا

1.11.2013

ویانا - اتریش